



خردسانان

# گلستان

سال چهارم

شماره ۲۲۷، پنجشنبه

۱۴۰۵ اسفند

۳ تومان



# خردسالان

خردسالان

مجله‌ی خردسالان ایران

صاحب امتیاز: موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

## به نام خداوند بخشندۀی مهربان

- ۱۳ وقتی جیقیل سبزه سبز می‌کند!
- ۱۴ بهار رسید
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات
- ۲۲ مادر من ...
- ۲۴ کاردستی
- ۲۵ فرم اشتراک
- ۲۷ ترانه‌های آسمانی

- ۳ با من بیا ...
- ۴ پرواز
- ۷ نقاشی
- ۸ فرشته‌ها
- ۹ چه دنیای قشنگی
- ۱۱ جدول
- ۱۲ بازی



پدر و مادر عزیز، عربی گرامی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی  
 ● سردبیران: افشنین علا، مرجان کشاورزی آزاد  
 ● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد  
 ● تصویرگر: محمد حسین صلوتیان  
 ● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صادقیان  
 ● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج  
 ● امور مشترکین: محمد رضا اصغری  
 ● شناسنامه: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج شماره ۹۶۲، نشر عروج  
 تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷۰ و ۰۲۳۲-۶۶۷۰ نمبر: ۰۲۹۷۱ ۲۲۱۱

این مجموعه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی تقریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استناده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# با من بیا ...



دوست من سلام.

من آینه هستم.

وقتی به من نگاه می کنی روی ماه خودت را می بینی.

آینه یعنی روشنایی، نور، زیبایی.

برای همین همه مرادر سفره‌ی هفت سین می گذارند تا سال جدید را با روشنی و  
نور و زیبایی شروع کنند.

وقتی سال تحویل شد به من نگاه کن و لبخند قشنگ یک فرشته را ببین!

حالا برای تماشای مجله همراه من بیا ...





چند ساعت به تحویل سال و عید نوروز مانده بود.

خانم موشی و بچه‌ها همه لباس‌های نو پوشیده بودند. آقا موشی توی اتاق بالا و پایین می‌رفت و نگران بود. چون پیشی پشت در نشسته بود و نمی‌خواست از جایش بلند شود. عموجان، آقا موشی و خانم موشی و بچه‌ها را برای عید به خانه‌اش دعوت کرده بود. خانه‌ی عموجان آن طرف جنگل بود و کبوتر با یک سبد آمده بود تا آن‌ها را به خانه‌ی عموجان ببرد. کبوتر هم با سبد بالای درخت نشسته بود و به پیشی نگاه می‌کرد.

آقا موشی و خانم موشی و بچه‌ها هیچ وقت با سبد پرواز نکرده بودند. آن‌ها خیلی خوش حال بودند که می‌توانند عید نوروز را با یک پرواز قشنگ شروع کنند. اما حالا پیشی پشت در نشسته بود و می‌خواست همه چیز را خراب کند. آقا موشی فکر کرد و فکر کرد. او دلش می‌خواست بچه‌هایش شاد باشند و عید خوبی داشته باشند. برای همین هم یک تصمیم مهم گرفت.

او به خانم موشی گفت: «من از خانه بیرون می‌روم. پیشی به دنبال من خواهد آمد. تو بچه‌ها فوراً سوار سبد بشوید و همراه کبوتر به خانه‌ی عموجان بروید. من بعداً پیش شما می‌آیم.»





خانم موشی می خواست بگوید این کار خطرناک است اما آقا موشی رفته بود. چون پیشی با یک جست دنبال آقاموشی کرد. خانم موشی و بچه ها از خانه بیرون آمدند. کبوتر سبد را پایین آورد و همه سوار شدند و به طرف خانه‌ی عموجان پرواز کردند. آقاموشی لابه‌لای سبزه‌ها بود که آن‌ها را توی آسمان دید. با خوش حالی برایشان دست تکان داد. اما پیشی به او نزدیک شده بود و می خواست او را بگیرد. همین موقع صدای خانم موشی به گوش رسید: «آقاموشی زود باش سوار شو! عجله کن!» آقاموشی چشم‌هایش را باز کرد و سبد را نزدیک خودش دید. خانم موشی و بچه ها به او کمک کردند تا سوار سبد شود و کبوتر با تمام قدرت پرواز کرد. پیشی با تعجب به آن‌ها نگاه کرد که دور و دورتر می‌شوند.

آن سال عید، قشنگ‌ترین و فراموش نشدنی‌ترین عید آقاموشی و خانم موشی و بچه‌موش‌ها بود.



# ڦڻڙ



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته



هنوز چند روزی به عید نوروز مانده بود. مادرم گفت: «می خواهیم به مشهد پرویم». گفتم: «کی می رویم؟» مادر گفت: «فردای حرکت می کنیم.» پرسیدم: «مگر پدر سرکار نمی رود؟» مادرم گفت: «تا عید چند روز تعطیل است و پدر و دایی عباس سرکار نمی روند. برای همین هم، همه با هم به زیارت آقا امام رضا(ع) می رویم.» پرسیدم: «چرا تعطیل است؟» مادر گفت: «شهادت حضرت محمد(ص) و شهادت امام حسن(ع) و شهادت امام رضا(ع) است. برای همین هم چند روز قبل از شروع سال نو تعطیل است.»

پدرم به خانه آمد و گفت: «وسایل را جمع کرده اید؟» گفتم: «پدرچان، شما به حاضر این که شهادت امام رضا(ع) است می خواهید به مشهد پروید؟» پدر گفت: «اگر خدا پسخواهد، با زیارت حرم امام رضا(ع) سال را به پایان می رسانیم و سال نوراهم در کنار حرم ایشان شروع می کنیم. این زمان را زیر نور حرم امام رضا(ع) بودن، یعنی یک پایان محبوب و یک شروع زیبا.»

مادرم با خوشحالی دست مرا گرفت و گفت: «زود بیا! تا برای یک پایان محبوب و یک شروع زیبا آماده شویم!»



# چه دنیای قشنگ



Hamid Shahrجو

گل گل گل، پرندۀ  
صدای پای خنده

دوباره توی صحراء  
بازی شاپرک‌ها

نشسته عطر شبتم  
روگونه‌های مریم

دوباره قرص خورشید  
در آسمان درخشید

گل گل گل، پرندۀ  
صدای پای خنده

دوباره مشق باران  
نقاشی بهاران

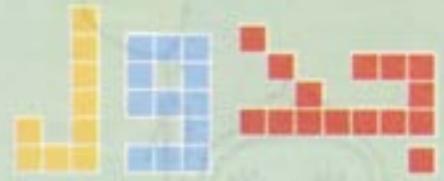
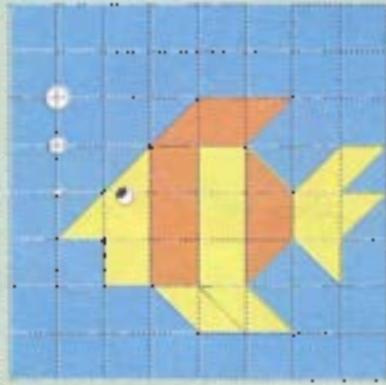
گل گل گل، پرندۀ  
صدای پای خنده

دوباره نور و نسیم  
پیام هر یاکریم

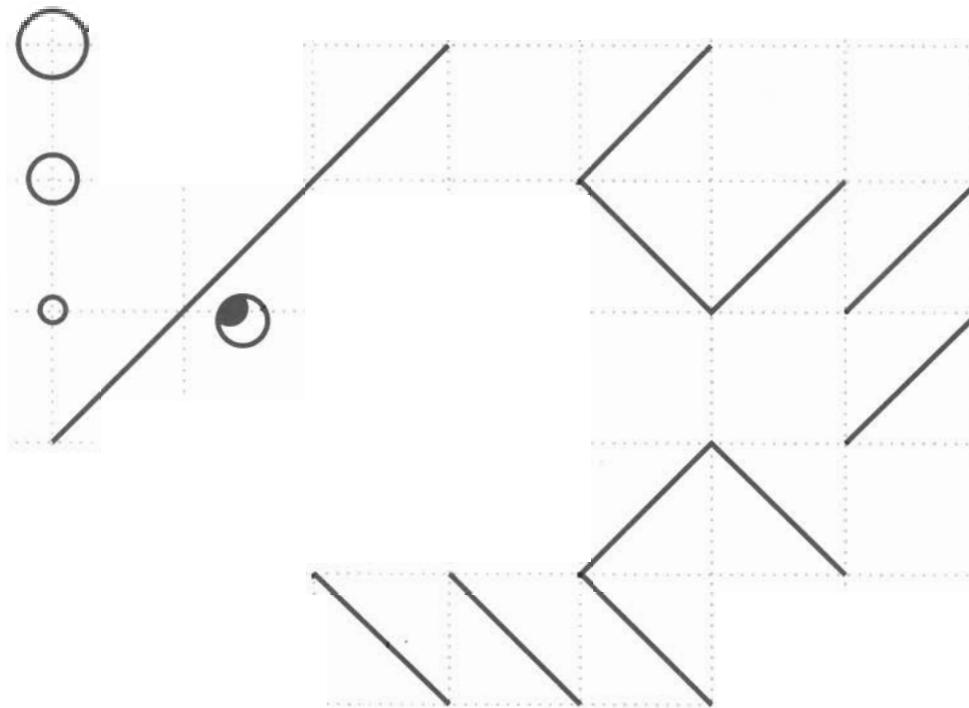
چه ابر مهریانی!  
عجب رنگین کمانی!

پرندۀ‌ها چه شادند  
سوار بال بادند

گل گل گل، پرندۀ  
صدای پای خنده



جدول را کامل و رنگ کن.





# با

در بعضی خانه‌های ردیف بالا، شکل می‌بینی.

آن‌ها را بشمار و در ردیف پایین، به جای شکل، علامت ✗ بزن.

🌙		🌙	🌙
🌙	🌙		
🌙	🌙		
	🌙		

★	★	★	
	★		
		★	★
	★	★	

⌚			
⌚	⌚	⌚	⌚
⌚	⌚	⌚	⌚
	⌚		⌚

⌚			
	⌚		
		⌚	
			⌚




✗			
	✗		
		✗	
			✗





بعد کهی هم آب  
روشن می پاشیم.



برای همین خود سبزه  
سبزه می کنم. شما هم می توانید  
کاری نزاره که! اول مقداری  
دانه‌ی گندم توی طرف می بینیم



بعد می گذاریم زیر آفتاب  
رختشان و می اویم و چند  
وقت بعد بهمی گردیم...









با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک، از او  
بخواهد در خواندن داستان  
شمارا همراهی کند.



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

هوا سرد بود و زمین پر از برف.

چشم‌هایش را بسته بود و در خواب بود که صدایی شنید: «بیدارشو! بیدار شو!»

چشم‌هایش را باز کرد و  را دید که او را صدا می‌زند.

گفت: «زود باش بیدار شو! نزدیک بهار است،» خندید و تایید.



برف‌ها آب شدند و آب‌ها رفت و رفت.



قایید و تایید. زمین گرم شد و درخت از خواب بیدار شد.



را شنیدند و بیدار شدند.



صدای



همه جا پر از بوی و شد.



به گفت: «همه بیدار شدند؟ همه آماده شدند؟»



گفت: «همه بیدار شدند به غیر از



او کلاه برف را روی سرش گذاشته و خوابیده!



تابید و تایید. کلاه برف آب شد و از سر



به



جاری شد،



شد و رفت و رسید به



صدای



سلام کرد.

را شنید. چشم‌هایش را باز کرد و به



فریاد زد: بهار رسید!



گفت: بهار رسید!



و



و



و



و



همه فریاد زندند: بهار رسید! بهار رسید!



۲

خرس قطبی در ساحل دراز کشید  
و چشم به دریا دوخت.



۳

اما دریا با همه‌ی موج‌هایش بخ زده بود.

# آنکار زمستان سرد قطب



۱

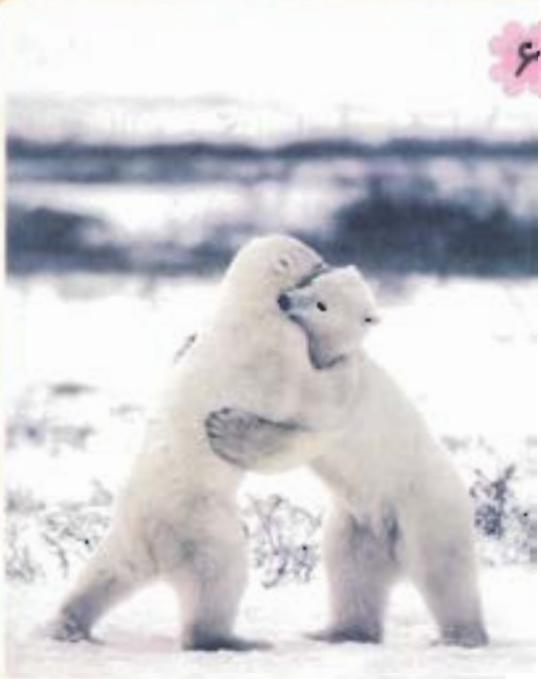
انگار زمستان سرد قطب،  
تمام شدنی نبود.





۵

یخ دریاهای آب شد ...



۶



۷

تا این که یک روز خرس قطبی  
گرمای آفتاب بهار را احساس کرد.

و عید و بهار با دیدار دوستان آغاز شد!

# مادر من ...



مادر من قالی باف است.

او می‌تواند بانخ‌های رنگارنگ، قالی ببافد، قالی‌هایی پر از گل و پرنده.

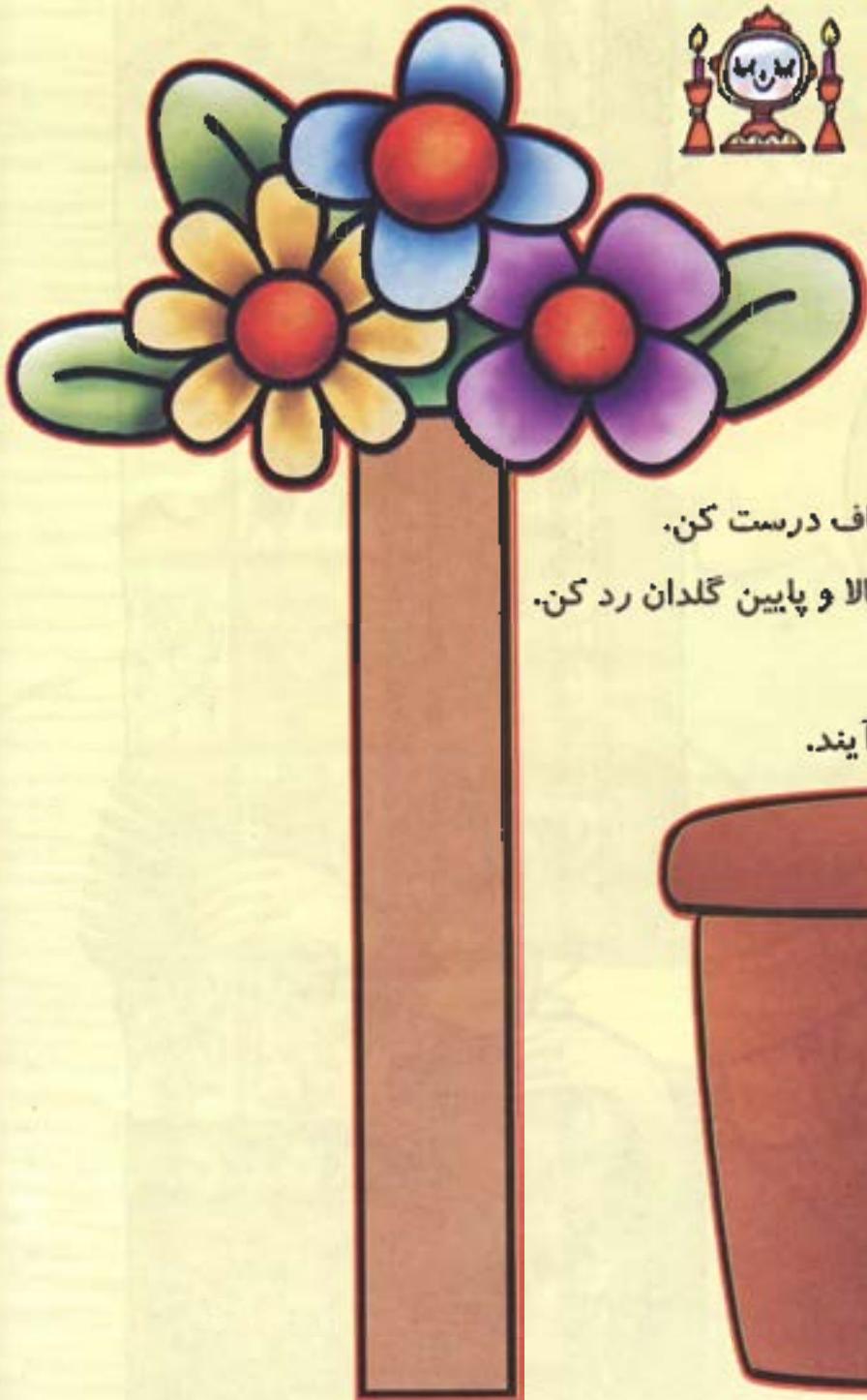
مادرم می‌گوید وقتی که من خیلی کوچک بودم مرا با یک پارچه به پشت خود می‌بست و بعد مشغول بافتن قالی می‌شد.

اما حالا من کنار او می‌نشینم و به دست‌هایش نگاه می‌کنم. مادرم موقع برداشتن نخ‌های رنگارنگ، شعر زیبایی می‌خواند و گل می‌بافد.

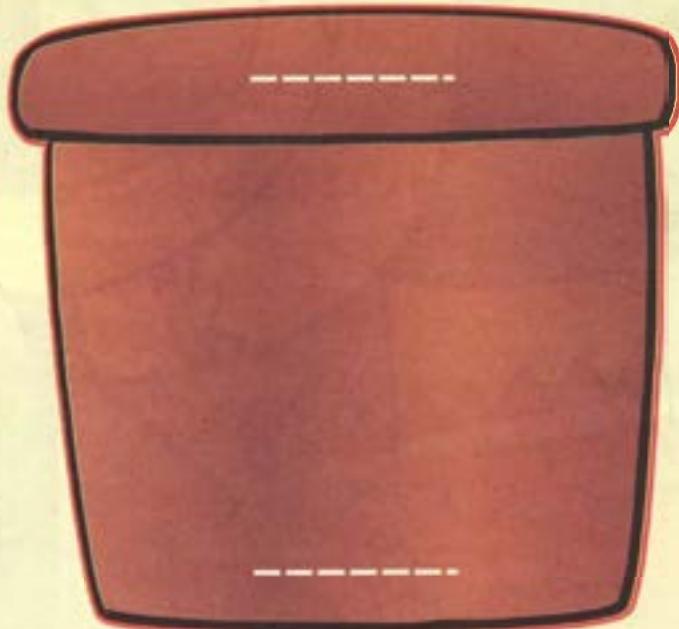
بعضی وقت‌ها من سرم را روی پای مادرم می‌گذارم و می‌خوابم ولی مادرم می‌بافد و می‌بافد و می‌بافد.



# گوشه‌سازی



شکل‌ها را از روی خط (قرمز) قیچی کن.  
از روی علامت نقطه چین با قیچی، دو شکاف درست کن.  
قسمت پایین گل‌ها را از داخل دوشکاف بالا و پایین گلدان رد کن.  
اگر آن را به سمت بالا و پایین بکشی،  
گل‌های توی گلدان می‌رویند و بیرون می‌آیند.



# خردسالان

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۱ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با وسید بانک صادرات، تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۱۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به حساب جاری حساب ۱۰۱۱۸۲۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک ملی در کشور واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شریعت‌پور، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چهار و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۲۵۰۲۲

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۶۶۷۰۶۸۳۲ در عین بگذرید

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

۱۳

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

لشکر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

comm  
کامپ



# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست



عید آمده، ببه به  
بلbla آواز می‌خون: «چچه چه،  
عید که بیاد، بهار می‌آد  
با قصه‌های شاد شاد  
بهار می‌آد که سبزه و قشنگه  
گل داره، رنگارنگه  
خنده و رفت و آمد  
بوسه و سین و عیدی  
چه قدر خوبه خداجون  
که عید و آفریدی

